

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

ألا ترى أن الأشياء التي ليست بينها علاقة ذاتية ليس وجود بعضها و لا عدمها في مرتبة وجود الآخر أو عدمه. على أن نقيض وجود الشيء في مرتبة من المراتب دفع وجوده فيها بأن تكون المرتبة ظرفا للمنفى لا للنفي أعنى رفع المقيد لا الرفع المقيد

در بحث سلب وصف و غیر از ماهیت عرض شد که در مرتبه ماهیت که همان مرتبه ذاتی است که نفس الامر گفته می شود در آن جا ماهیت لا اقتضا است نسبت به اوصاف وجودی که اوصاف مع الوجود چه اوصاف به شرط وجود در هر دوی این ها ماهیت نسبت به اینها لا اقتضا است، بله ماهیت نسبت به ذاتیات خودش متصف به اقتضا است و مقتضی ذاتیات خودش است اما نسبت به ظرف وجود یا اقتران به وجود یا اشتراک وجود، ماهیت لا اقتضا است لذا می شود سلب شیء و سلب سلب شیء از آن صفات و قیدهایی که ماهیت متصف و مقید به آن است شود در لحاظ حیثیت در اینجا ما را به این مرتبه راهنمایی می کند الماهية من حيث هي خودش لا الماهية الموجودة و لا الماهية بشرط الوجود خود ماهیت فی حد نفسه در اینجا اقتضای عدم تعجب را می کند لا اقتضا است به نسبت به عدم تعجب و همین طور لا اقتضا است به نسبت به تعجب، عرض شد که مسئله امتناع نقيضين و قاعده نقيضين و متناقضين همیشه در اوصاف وجودیه است نه در اتصاف شیء به ذات ماهیت در همان مرتبه خودش، فرض کنید که شما در اشیاء وجودی هم همین مطلب را تصور می کنید الان دو شیء وجودی را تصور کنید یکی این کتاب و یک میکروفون این دو امر

وجودی هستند و هیچ ارتباطی هم به هم ندارند چطور این که وجود کتاب که از نقطه نظر تحقق خارجی لاقتضا است نسبت به این شیء، این تحقق داشته باشد یا نداشته باشد، این کتاب ارتباطی و علاقه ای ندارد هیچ علاقه ای بین وجود کتاب و این دستگاهها نیست اینها باشند یا نباشند کتاب برای خودش حکم خاص خودش را دارد این نسبت به مسائل وجودی است، موضوعات است که موضوعات موجوده هستند و لکن بین آنها علاقه علیت و سببیت نیست. بله در مسئله علیت بین علت و بین معلول آن علاقه هست که وجود یکی اقتضای وجود دیگری را می کند و نفی یکی اقتضای نفی دیگری را می کند اگر علت نباشد معلول نیست و اگر علت باشد معلول هست یعنی علت تامه که جزء اخیرش تام باشد و در آنجا قاعده تناقض می آید که یا علت در آنجا موجب تحصیل معلول است و یا عدم العلة موجب رفع معلول است اینکه در یک زمان هم وجود علت موجب باشد و هم عدم العلة موجب وجود معلول باشد در این صورت مسئله، مسئله تناقض است اضافه بر این مرحوم آخوند در اینجا می فرماید: اصلا در بحث تناقض در آنجا مسئله سلب به رتبه برمی گردد یعنی رتبه ما در این قضیه برگشتش به اتصاف و سلب اتصاف به یک شیء است. ما در سلب همان طور که دیروز عرض کردیم در سلبی که به مرتبه می خواهد بخورد آن سلب را ما به مقید می زنیم نه این که خود سلب را مقید کنیم، وقتی که می گوئیم: الانسان من حیث هو هو لیس بمتعجب این رفع تعجب از انسان مقید به آن مرتبه خودش است نه از انسان فی حد نفسه و لو این که این انسان مقارن با وجود باشد، انسان مقید به مرتبه، انسانی است که مقصود از او فقط ماهیت در نظر است انسانی که منظور از مطرح کردن او فقط ذاتش مورد نظر است آن انسان لیس بمتعجب، بنابراین در فردی که برای این قضیه آورده

می شود که می گوئیم لیس الانسان من حیث هو هو بمتعجب یا لیس الانسان من حیث هو هو بضاحک، لیس الانسان من حیث هو هو بکاتب در اینجا این لیس به انسان مقید خورده است نه این که لیس به انسان بدون لحاظ شیء خورده است یعنی لحاظ ذات اگر انسان من حیث هو هو را در نظر بگیریم که همان ماهیت انسان باشد پس بنابراین لیس انسان مقید را برمی دارد که به او می گویند رفع المقید، مقید چیست؟ همان انسان است انسانی که قید حیثیت آمده و برای ما مشخص کرده است که منظور من چیست از این انسانی که در اینجا مطرح می کنم آیا انسان ولو بشرط وجود است؟ نه، انسان به شرط وجود ضاحک است الانسان اما ضاحک او لا، یا انسان مقارن با وجود است، الانسان الموجوده یعنی مقارن با وجود است انسان یا متعجب است یا نیست یعنی علی کل حال انسانی که آبی از وجود نیست انسانی که آبی از وجود نیست یعنی مقترن با وجود است گرچه خودش در اینجا به شرط وجود نیست. پس در صورتی که برای انسان شرط وجود آورده شود در آنجا مسئله مشخص است که اوصاف حتما باید اوصاف وجودی باشد. انسان به شرط وجود متحیز، انسان به شرط وجود متعین در زمان است. انسان به شرط وجود اما اسود او ایض او احمر او اصفر انسان به شرط وجود، له وزن و له کم و کیف و مقدار و وضع، انسان به شرط وجود این است یک انسان هم داریم انسان مع الوجود یعنی انسان ملایم با وجود نه اینکه انسان به شرط وجود انسان غیرآبی از وجود، آن انسان، انسانی است که می تواند در خارج وجود پیدا کند نه این انسانی که در خارج هست زیرا در واقع سه مرتبه نفس الامری می توانیم بیاوریم: یکی مرتبه هویت ذات است من حیث هو هو که این در اینجا بدون لحاظ وجود و بدون شرط وجود است هر دو، در اینجا وجود دارد که بحث در اینجا به خود ذات ماهیت برمی گردد همین که ما داریم بحث

می‌کنیم که انسان من حیث هو هو، بقر من حیث هو هو، فرس من حیث هو هو، کتاب من حیث هو هو، جنس من حیث هو هو، در اینجا نه شرط وجود در موضوع لحاظ شده است و نه اقتران با وجود لحاظ شده است اقتران یعنی عدم الالباء عن التحقق و عدم الالباء عن التصور، هیچ در اینجا لحاظ نشده است خود انسان فی حد نفسه، این انسان همینی است که در آن صحبت می‌شود که ذات شیء در اینجا مورد نظر است من حیث هی هی، خود ذات بدون لحاظ شیء دیگری. در این بین چیزی به نظرم رسید که اسم ذات مثل کتابی که ترجمه شده از مرحوم آقا به نام روح مجرد به الروح مجرد زمانی اشکالی شد که روح مؤنث است و باید الروح المجردة باشد و در لغت هم اتفاقاً روح را به معنای تأنیث آورده‌اند در مورد نفس داریم که (و نفس و ما سواها) یا مثلاً داریم که (یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک) و در این جاها تأنیث آورده شده و لذا باید الروح المجردة باشد و در ادبیت هم برای روح صفت تأنیث آورده شده است. من گفتم که نه این مسئله اشتباه است ما دو برداشت نسبت به روح داریم یکی برداشت روحی که متعلق به ماده است یعنی در کیفیت مقام تنزل در آن جا تعلق به ماده و تدبیر بدن و اداره بدن و امور بدن گرفته که در این جا همان تعبیر به نفس می‌شود و نفس هم مؤنث است در قرآن هم داریم و این جا جهت تأنیث در او آمده است (و نفس و ما سواها و فالهمها فجورها و تقویها) یا (کل نفس ذائقة الموت) در اینجا از دو نقطه نظر می‌توان به این مسئله دقت کرد یکی این که به طور کلی رسم است قاعده عرب و ادبیات عرب این است که در آن اشیائی و اجزایی که زوج هستند در بدن، مؤنث آورده می‌شوند مثل عین یا اذن (اذن واعیة) یا عین، ید، رجل، ولی آن اجزایی که فرد هستند مثل قلب مذکر است و همین طور راجع به کبد و رأس که مذکر هستند و صفت تذکیر آورده می‌شود.

اما در نفس از باب این که خود نفس در بدو خلقت زوج است، نفس مرد و نفس زن در واقع این جنبه زوجیت که بین نفس مرد و زن هست باعث شده است که به خود نفس که حقیقت انسان است و قوه تدبیر است، خدا صفت تأیث برگرداند چون دراصل خلقت اینگونه بوده.

تلمیذ:.....؟

استاد: دو نفس زن و مرد، اصلش یکی است ولی وجود خارجی دو تا است این نفس از اول نفس واحده بوده و لکن وقتی که تعدد پیدا می کند خود نفس مؤنث می شود نه اینکه نفس اول واحد است و بعد نفسهای بعدی واحده می شوند وقتی که این نفس در ظهور و بروز خارجی است، زوج است، مرد و زن دو نفس دارند پس آن صفتی که برای نفس آورده می شود صفت مؤنث می شود اصل نفس تأیث پیدا می کند چون اصل، بروز صفت است.

تلمیذ:.....؟

استاد: قاعده در انسان به زوج و فرد برمی گردد چرا نفس در اینجا این طور است به خاطر این است که در بدو وجود انسان گر چه نفس واحد است یعنی ریشه نفس یک نفس است، منتهی در ظهور خارجی دو ظهور است یعنی دو نفس داریم دو تدبیر داریم دو نحوه شکل و شمایل و خصوصیات و ظهورات خارجی داریم نمی شود انکار کرد آن وقت صفتی که برای نفس آورده می شود باید مؤنث باشد نمی شود مذکر باشد، این مسئله ادبی و بلاغی یک مسئله است، مسئله دیگر این که نفس، تأیثش از باب مقایسه با روح است. روح دارای مرتبه عالی و مقام عالی است، در مسئله روح بالاخره باید به واسطه جهت ارتباطش یک جنبه علو داشته باشد و آن نفس به خاطر مرتبه مادونی که دارد یک مرتبه از آن جنبه روح پایین تر است، آن روح حیثیت تعلق و ربط انسان است به

پروردگار که آن حقیقت و سر انسان است و نفس مقام تدبیر است مقام تدبیر از مقام تعلق پایین تر است. برای تفاوت بین این دو قضیه در مورد نفس استفاده تأیث شده است و درباره روح استفاده تأیث نمی شود لذا وقتی که دقت بکنیم می بینیم که بسیاری از حکما در اینجا اشتباه کرده اند در بعضی از موارد روح مذکر آورده شده است به لحاظ جنبه تعلقی که به پروردگار دارد (و نفخت فیه من روحی) در این وصفی که مرحوم آقا آورده اند آن جنبه تعلقی را در اینجا مورد لحاظ قرار داده اند و نه جنبه تدبیر بدن را، اگر روح در مقام تدبیر بدن بود باید الروح المجرده گفته می شد که همان حیثیت نفسانی لحاظ شده است. چون در اینجا بالاتر از این مورد نظر است و اعلائی از مرتبه نفس است و اعلائی از مرتبه تدبیر است و نفس همان حیثیت ربطیه بین انسان و پروردگار است که (نفخت فیه من روحی) لذا در اینجا آن جنبه مجرد باید آورده شود که به عنوان مذکر است لذا در آیه شریفه می فرماید: (فاذا نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدين) نه لها یعنی وقتی که آن روح من آمد و آن را تبدیل به انسان کرد آن وقت در اینجا موقعیت مذکر پیدا می کند، یعنی آن حیثیت روحی باعث تذکیر شده است. لذا، له گفته شده است یعنی آن جنبه روحیت من آمده و او را به شکل انسانیت در آورده است پس او باعث مذکر بودنش شده است.

تلمیذ: قبل از روحی چیست؟

استاد: قبل از روح هیچ چیز نیست قبل از (فاذا نفخت فیه من روحی) هیچ چیزی وجود ندارد نه نفسی، نه تعلقی، فقط گل است، خاک است، این روح که تعلق می گیرد با خودش تدبیر را هم می آورد، تدبیر که آورد اسم او نفس می شود، تفکر و تعقل را که آورد اسم او عقل می شود، صورت مثالی که آورد اسم او بدن مثالی می شود، تمام اینها را یکی یکی با خود می آورد قبل از آمدن

او گِل است و (اخلق من كهیئة الطیر و انفخ فیها فتكون طیرا باذنی) در اینجا آن روح است که به این قوام می دهد و حقیقت شیء به صورت است نه به ماهیت، بنابراین وقتی که روح در این می آید به این وجود خارجی و قوام خارجی می دهد، وقتی که روح در آنجا است می توانید بگویید: مذکر یا مؤنث است، مذکر یا مؤنث معنا ندارد.

تلمیذ: فیه برای چیست؟

استاد: فیه به لحاظ بُعد است به لحاظ تأخر است و ضمیر یا به این تراب می خورد خاک است یا به شیء می خورد. ولی قبل از اینکه روح به جنین تعلق بگیرد چیزی نیست

تلمیذ: در نزل به روح الامین تذکیر به این جهت است یا به جهت صفت

مشبهه؟

استاد: روح الامین به خاطر این است که مقام او مقام اعلامی از مقام ملائکه است بخصوص خود ملائکه، خود ملک خود آن جنبه تذکیر و تأنیث را ندارد، خود ملک فی حد نفسه مذکر است چون مقام و موقعیت او موقعیت تأنیث و موقعیت نزول مرتبه بشری نیست و در آنجا اصلا کیفیت مذکر و مؤنث معنا ندارد. حقیقت ملک در صورت نمی آید تا این که به واسطه صورت شکل گیری تأنیث و تذکیر پیدا کند. ملائکه وقتی که جمع بسته می شود مؤنث می شود و لکن ملک فی حد نفسه مذکر است در قرآن هم مذکر است (قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم) تتوفکم الملائكة در صورت جمع مؤنث است در صورتی که مفرد باشد ملک مقام اعلی از صورت دارد لذا طبعا موقعیت اشرف پیدامی کند و مذکر آورده می شود ولذا امین وصفش است نزل به الروح الامین ولی در آن جا اصلا تذکیر و تأنیث نیست در مقام ملائکه که عقول منفصله هستند

و تذکیر و تأیث نیست منتهی از باب ضیق خناق باید ضمیری برگردانده شود مثل خدا مگر خدا مذکر یا مؤنث است معنا ندارد چون صورت ندارد بالاخره باید ضمیری برگردانده شود و ما می گوئیم: هو الله ولی حالا بخاطر اینکه زنها خوشحال شوند و حقوق بشر است دیگر می گوئیم: هی الله لا اله هی، لها الاسماء الحسنی کسانی که درباره آینه جمال و جلال کتاب نوشته اند و زن را بر مرد ترجیح دادند و دلیل محکم آوردند علت فزونی و برتری دین زن بر مرد این است که زن در ۹ سالگی به تکلیف می رسد و مرد در ۱۵ سالگی یعنی ۶ سال بعد از تکلیف زن تازه مرد به تکلیف می رسد و این دلیل بر این است که زن از نظر ایمان ترجیح دارد باید دست اینها را گرفت و به مهد کودکهایی که دخترهای ۹ ساله را می گذرانند برد و بغل آنها نشاند و گفت: بنشینید تا تکلیف را ببینید که اینها چقدر ایمانشان کامل شده و از عقل شما بالاتر است. این بازی کردن با الفاظ است ما می خواهیم اصلا بگوئیم: که حالا که مقام زن بالاتر است و زن از نظر هوش و استعداد از مرد هم بالاتر است از نظر ایمان هم که بالاتر است. خوب ما هم قبول داریم و در این صورت بگوئیم: النساء قوامات علی الرجال!!! آیه قرآن را هم عوض کنیم، مثل اینکه کار ما خیلی خراب شده تا حالا خیال می کردیم خودمان یک چیز دیگر هستیم ولی اخیرا می گویند نه آقا اصلا شما از زن خیلی پایین تری هم ایمانت کمتر است چون ۶ سال بعد از زن به ایمان می رسی، اینها فراموش کردند که وقتی دختر ۹ ساله به پدرش می گوید برای من عروسک بخر اگر نخری نماز نمی خوانم، فراموش کرده اند که اگر پفک نخری نماز نمی خوانم، به خاطر پفک نماز می خواند. خودشان را به فراموشی می زنند، به خدا می گوئیم: هی الله الذی لا اله الا هی، یا قل هی الله احد الله الصمد لم تلد و لم تولد و لم تکن لها كفوا احد، می گوئیم دیگر، در می آوریم مطلب اینجا است

که همان طور که ذات پروردگار این مذکر و مؤنث بر نمی دارد آن روح انسان هم مذکر و مؤنث بر نمی دارد نه این که این روح مذکر است اصلا مافوق مذکر و مؤنث است چطور در مسئله ماهیت قائل شدیم که ماهیت در مرتبه لا اقتضا است به نسبت به وصف و سلب وصف، روح انسان لا اقتضا است به نسبت به تذکیر و نسبت به تأنیث در هر دوی اینها، پس بنابراین مذکر بودن و مؤنث بودن کجاست؟ و مذکر و مؤنث بودن در عالم نفس و مثال است وقتی که نفس در عالم ماده باشد یا این که بالاتر از او در عالم مثال باشد در آنجا تذکیر و تأنیث وجود دارد و همین که از عالم مثال بالاتر رفت دیگر در آن جا شکل و شمایل حدودیه صوریه در آنجا برداشته می شود و هر دوی اینها تبدیل به یک حقیقت واحده می شوند در آنجا مذکر و مؤنث بودن معنا ندارد لذا در اینجا اگر قرار باشد انسان کتابی را بنویسد برای یک فردی از اولیای الهی که زن باشد باید بنویسد الروح المجرد نه الروح المجرده، چون در اینجا زن است منظور مرحوم آقا در تألیف این کتاب تعریف شخصیت مثالی و نفس ایشان در عالم ماده نبود که بخواهند تأنیث یا تذکیر بیاورند بلکه منظور اعلائیّت و فوقیت مرتبه روح بوده و آنرا خواستند که آن حیثیت ربطیه و به مقام فعلیّت رسیده و وصولش به مرتبه فعلیت عبور از مراتب تذکیر و تأنیث است و ما فوق و تجاوز کردن از مرتبه مثال و ملکوت سفلی است و رسیدن به عالم جبروت است که دیگر در اینجا فقط معنا است و صورت در آن جا راه ندارد اصلا نه مذکر می شود آورد و نه مؤنث می شود آورد به طوری که برای ذات پروردگار هم نه هو الله می شود گفت نه هی الله گفت، منتهی از باب این که در مقام ارجاع باید ضمیر برگردد، برای ارجاع آن ضمیر اعلا و اشرف اختیار می شود و اشاره به آن ذات، در اینجا هم پس باید الروح المجرد باشد نه الروح المجرده، تا اینکه لحاظ مسئله در اینجا بشود.

تلمیذ:.....؟

استاد: همه خدا را منفعَل می دانند و گمان می کنند ملائکه بال دارند و پر می زنند و مو دارند اینها تصورشان این گونه بوده است، در آنجا فاعلیت انفعالیه در همه سلسله مراتب وجود دارد در هر مرتبه ای که فاعلیت است همان مرتبه منفعَل از بالا است و در همان زمان که منفعَل است فاعل است، از یک نظر بگوییم مذکر است و از جهت دیگر مؤنث است معنا ندارد مگر اینکه از نقطه نظر فعل وجودی، تذکیر و تأنیث شکل پیدا کند، وقتی شکل پیدا کرد آنوقت می شود گفت والا هم "هو" می شود گفت و هم "هی"، پس هر علتی به نسبت به بالایی منفعَل است و معلول است این جنبه انفعالی نمی تواند دلیل باشد در جنبه شکل گرفتن و ظهور پیدا کردن است که خصوصیات تفاوت دارد و حالات مختلف است و شکل و شمایل عوض می شود و این در مثال است و از آنجا که بالاتر است این مسئله نیست لذا در روز قیامت دو حیثیت در آنجا ملاحظه می شود حیثیت اول حیثیت خود صورت داشتن و صوری بودن اشیاء است در روز قیامت فقط قیامت معنا و مجرد نیست قیامت صوری هم هست یا بر بعضی از نظریه ها فقط صورت مثالی است یعنی حشر، حشر مثالی است با تنعمات مثالی یا حشر، حشر جسمانی است با همین خصوصیات جسمانی و همین وضعیت و شرایط فعلی، در هر دو قضیه صورت وجود دارد در آنجا این صورت یا به شکل صورت تأنیث است یا به شکل صورت تذکیر است در هر دو اینها آن کسانی که در این دنیا مؤنث هستند در قیامت هم مؤنث حشر و نشر پیدا می کنند، روایت هم داریم که حضرت زهراء (سلام الله علیها) با چه کیفیتی وارد می شوند و می گویند اهل محشر چشمها را پایین بیاندازند و حضرت مریم می آید مردها هم که در آنجا به همان کیفیت مذکر بودن می آیند، در آنجا پوشش ندارند و چادر سرش نمی کند

به خاطر لازمه صورت داشتن است بالاخره صورتی که پیدا می کند به چه شکلی است جبرئیل وقتی می خواهد بر پیامبر نازل شود بالاخره در این نزول یا باید به صورت مرد نازل شود یا زن، نمی شود که به صورت هر دو باشد یا به صورت مرد است این آمده از میان دو جنبه مرد را انتخاب کرده آن هم به خاطر جنبه اعلائیت و اشرفیت با توجه به کتابهایی که اخیراً نوشته شده است چون ایمان زن بالاتر است باید به صورت زن خوشگل و زیبای مدینه می آمد کنار پیامبر و در گوش پیامبر آیات را می خواند آنوقت خیلی عالی می شد چون ایمان زن بیشتر است. اینطور فرمودند!! و ۶ سال زودتر از مرد است و عقلش هم بیشتر است. حتی در کتابها نوشتند که عقل زن بیشتر است اصلاً می فهمند که عقل چیست؟ (أن تضل احدهما فتذكر احدهما الاخری) در اینجا گفتند که منظور نسیان است به جهت این که زن در منزل زیاد کار می کند یادش می رود. اگر به کار کردن است مرد بیرون از خانه بیشتر کار می کند اگر مزرعه داشته باشد که بیل می زند اگر چک و سفته داشته باشد که تو بازار راه می افتد، مسلم است که زن عقلش بیشتر از مرد است!! متهمی در توجیه آیه صفت زن به آن تضل، معنای تضل نسیان است نه گمراهی! چرا نسیان است؟ علت را فرمودند به خاطر این است که در منزل کار می کند لذا در اینجا نسیان بر او عارض می شود و لذا شهادت دو تا باندازه یک فرد در اینجا قبول می شود در اینجا جبرئیل وقتی می خواهد بیاید، به صورت زن که نیامده به صورت مرد آمده بالاخره باید در تنازل به یکی از این دو صورت باشد. خواب ملائکه را می بیند بالاخره خواب را در شکلی می بیند و مگر این که آن معنا را تلقی می کنید و بدون شکل درک می کنید. در شکل یا مذکر است یا مؤنث است این به خاطر شکل بودنش است از این حیث است و اما از حیث این که در قیامت مسئله، مسئله اعلای از مذکر و

مؤنث بودن است یعنی در قیامت حیثیت تأنیث و تذکیر برداشته می شود لذا در قیامت حجب و حجاب و این مسائل دیگر وجود ندارد. آن جنبه نفسیت که جنبه تدبیر بدن است و اقتضای او ظهور به مظاهر خاص برای این تدبیر است در عالم قیامت نیست، در عالم قیامت توالد و تناسل نیست، در عالم قیامت شهوت نیست، در عالم قیامت حقد و کینه نیست، در عالم قیامت حسد نیست، در عالم قیامت، در روز قیامت این خصوصیات این عالم نیست و همه مربوط به نفس است، نفس که از عالم قیامت برداشته شد، بنابراین حجاب برای چه باشد؟ حجاب معنا ندارد. این دو حیثیت در آنجا وجود دارد حیثیت اول حیثیت صورت است که بالاخره صورت یا به شکل مرد باشد یا زن باشد و این محفوظ است و حیثیت دوم حیثیت رفع نفسانیت آن موجودات است و آن نفسانیت به رفع آثار و لوازم و تکالیفی که مترتب بر آنهاست در این دنیا به رفع آن در عالم آخرت است لذا در عالم قیامت آنجا بی خیالی است، هر کاری می خواهید همین جا انجام بدهید آنجا فقط باید تماشا بکنید هیچ کاری ندارید!

تلمیذ: زمانی که حضرت زهراء (سلام الله علیها) می آید می گویند سرها را

پایین بیاندازید برای چیست؟

استاد: به جهت مقام جلال و عظمت است نه زن بودن است، لذا داریم که در حال احتضار پنج تن در آنجا می آیند و بالای سر آن شخص چه مؤمن و چه کافر حضور پیدا می کند و حضرت به راوی می فرماید که حضرت زهرا را اسم نبرید که مردم نمی توانند بفهمند (لا یتحملون) که چطور حضرت زهرا با اینکه زن است بالای سر محتضر مرد می آید روایت از امام صادق است که نمی فهمند. شخصی گفته بود که می خواهی بروی پیش حضرت رضا (علیه السلام) بگو همشیره شما در اینجا است و زن هستند و کمکشان کنید که دعاهایی که ما

می کنیم احتیاج به مساعدت شما دارد شما هم تأیید کنید و کمک کنید من در مجلسی بودم که یکی از آقایان مراجع که رساله عملیه دارد این مطلب را نقل می کردند و ما هم نگاه می کردیم، چه بگوییم؟! آقای که ۷۰ یا ۸۰ سال درس همه را رفته در حوزه علمیه و بعنوان اول مقرر درس آقای بروجردی این حرفها را می زند دیگر باید گفت و علی الاسلام السلام! ببینید معارف ما به دست چه کسانی افتاده است بگویید امام رضا به خواهرش کمک کند!! اینها از ولایت و سیطره ولایت چیزی نفهمیدند، عجیب است همین افراد در کنار ضریح گریه می کنند و کسی که او را نگاه کند می گوید چه مقامی! چه تقرب و التجایی! چه توسلی! چه بکایی! نه آقا باندازه یک حمّال نمی فهمد صد رحمت به حمّال! حضرت معصومه که دیگر زن نیست الان از تأنیث و تذکیر بالاتر رفته است و گذشته است و از این بگذریم، مگر الان به شخص حضرت معصومه برمی گردد . مقام صاحب ولایت و مدیر و مدبر است شما حتی در مدینه هم بروید کنار قبر پیامبر بایستید و اعتذار کنید آنی که در این دنیا انجام می دهد پسر اوست نه خود او از امام رضا که بخواهید مستجاب می شود ولی نفسی که مستجاب می کند امام زمان است هر کجا بخواهید آنی که کار انجام می دهد امام زمان است، زمانی در مقاله ای خواندم یکی از متولیان حرم حضرت معصومه است مطلبی داشت که نوشته بود که من مسئله ای را تقاضا می کردم و حاجتی داشتم از امام رضا این برآورده نمی شد تا این که رفتم و از حضرت معصومه خواستم تا اینکه برآورده شد با شخصی که در قم است برخورد کردم حالا از مکاشفه بوده یا اطلاع داشته می گوید همه حاجات را امام رضا برآورده نمی کند به حضرت معصومه ارجاع می کند در اینجا دلیل بر این است که باید در اینجا مطرح باشد و توسط حضرت معصومه باشد، درحالیکه هر دو اشتباه کردند بحث در مورد امام رضا و حضرت

معصومه نیست بحث امام زمان است اینکه امام رضا برآورده نمی کند و به حضرت معصومه ارجاع می دهد اولاً ارجاع به حضرت معصومه معنا ندارد.

تلمیذ:؟

استاد: نه آن به جهت جنبه مظهریت و رأفت است اینجا هم ما داریم که اگر به مادر ما توسل پیدا کنید خدا مستجاب می کند ولی آن توسل جنبه توجه انسان است به آن حقیقتی که آن حقیقت، حقیقت سعه و رحمت دارد ولی همان طور که عرض کردم آن فاعلی که انجام می دهد فقط امام زمان است و بس و کس دیگری نیست، این نفسی که الان کار انجام می دهد نه پیامر است و نه امیر المومنین است نه حضرت زهرا و نه امام حسن عسگری بلکه امام زمان است و بس. این به خاطر توجه انسان است چون ما موجود ضعیف هستیم و چون نفس ما یک نفسی است که صور را مختلف می بیند از نقطه نظر کیفیت توجه در ارجاع به اینها تفاوت می کند مثلاً یکی را بهتر می بینم و بیشتر مانوس هستیم این باعث می شود که جنبه فاعلی ما تقویت شود و الا فرقی نمی کند. آنها هم همین طور است امام صادق که اینکار را می کرد از این طرف امام صادق به عوام می گفت که اگر من بخواهم چه می کنم، این به خاطر توجه دادن مردم است به این سمت روایات به خاطر زیارت امام رضا توجه دادن به سمت مظاهر ولایت است و باید هم باشد. اولیای خدا که به زیارت امام رضا می روند خیال می کنید به زیارت ضریح و در و دیوار می روند؟ حقیقت امام رضا کجاست؟ این زیارت رفتن، اینها اظهار ادب است نسبت به این ساحت همان طور که قلب انسان متصل باشد بدنش هم باید از نقطه نظر ادب جایی متوجه باشد، کجا متوجه باشد؟ همین قبور ائمه، برای چه مکه می روید مگر کعبه سنگ و خاک است که در کوه هم هست در آنجا به مناسبت خصوصیت بدن که بدن ولی خدا مقدس است لذا

جلوات بیشتر است و آلا ولایت امام رضا که ولایت محدود نیست اطلاقی است در این اتاق ولایت امام رضا هست، چرا حال و هوای آنجا بیشتر است به خاطر خود موضوع است که بدنش آنجا است ارتباط ظاهر و باطن اقتضای اجتلاب انوار بیشتر را در مکان می کند لذا در خود حرم قویتر است در رواقها ضعیفتر است در صحن ضعیفتر است در خیابان ضعیف می شود به جلو بیاید قویتر می شود حال و هوای خود گنبد در جایی نیست در حالتی که این بدن است بدن امام حسین و روح امام حسین این به خاطر همان تعلق بدن و روح این جلب برکت در آن مکان طبیعی است که بیشتر است فرق می کند خود شما وقتی که با بزرگان و مرحوم آقا رفت و آمد داشتید نشستن و کنار ایشان بودن و با وقتی که در دور بود یکی بود؟ این آثاری است که برای این تعلقات پیدا می شود خدا انسان را موجود نفسی قرار داده موجودی که دارای تعلقات است موجودی که دارای ربط است این خصوصیت تکوینی را انسان باید پاس بدارد به آن ارزش بدهد همین خصوصیت که در این قرار داده است وقتی اتفاق می افتد که انسان در مرتبه خاصی قرار می گیرد که رفتن و نرفتن فرق ندارد که خودش می داند. مرحوم قاضی در زمانی نشسته بود و برای او آمدن و زدن و بردن و کشتن تفاوتی نداشت این یک زمان بود و زمانی هم در روز عاشورا کنار خیابان می رفت و می ایستاد و عمامه را برداشت و می آورد جلو کسانی که قمه می زدند بلکه به سر او بخورد دو حال است خودش قمه نمی زد چرا؟ چون از نظر شرعی نمی تواند بزند مسئله قمه زدن برای او اشکال دارد حالا اگر خورد دیگر اشکال ندارد، این چه حالی است این دو جنبه است این جنبه، جنبه جامعیت است جامعیت بقا که اقتضای این حالت را می کند آن جور باشیم یک تکلیف است این جور باشیم تکلیف فرق می کند خصوصیات فرق می کند و حال و هوای انسان

فرق می کند، وضعیت انسان در حال انسان در ابتهال و التجاء در افراد متفاوت است آقای حداد که به زیارت امام رضا می رفتند مثل ما که نبودند ما فقط ضریح می بینم و طلا و نقره می بینم آنها که می رفتند و امام زمان می دیدند نه اینکه فقط منحصر کنند توجه خود را فقط به خود شکل امام رضا، امام رضا شکل ندارد ولایت امام رضا محدود نیست، ولایت امام رضا ولایت اطلاق است از اول خدائیت خدا بوده و تا آخر هم خواهد بود محدود به زیر قبه نیست منتهی از نظر توجه ظاهر که الان این روح در این بدن قرار دارد در مقام توجه می آید به زیارت این بدن که از این بدن هم متأثر شود و متبرک شود و الا آن آقای حداد در خود گنبد امام رضا، امام زمان را می دیدند نه امام زمان ظاهری را با صورت آن ولایت را احساس می کردند، این یکی از ظلمهایی است که توسط ما بر حضرت رفته است و ما نتوانستیم مردم را نسبت به این قضیه آشنا کنیم فقط یک نیمه شعبان و مجلسی درست کنید و حالا هم که اسمش را می گذارند "دکترین مهدویت" روزی این قضیه را به مرحوم آقا گفتم که من خیال می کنم که در این مسائل در این اوضاع آن چیزی که ظلم به آن رفته است در تمام این رفت و آمدها و جریانات حضرت است فرمودند بله همین طور است مظلوم واقع شدند هر غلطی می کنیم می گوئیم امام زمان اداره می کند هر کاری که می کند می اندازد گردن امام زمان، امام زمان مگر فقط ایران را اداره می کند؟ همه جا را اداره می کند، امام زمان آمریکا را هم اداره می کند اگر قرار به اداره هست، فقط ایران که نیست همه جا است اگر ایران را اداره کند که وای بحال امام زمان و خدا بداد ما برسد از دست این امام زمان!! گوشت کیلویی ۱۸ تومان شده کیلویی ۱۰،۰۰۰ تومان! کار به کجا رسیده! باید برویم به امام زمان مدیریت یاد بدهیم!! خدا بداد حضرت برسد از دست این مراجع و افراد و آبروریزیها! مرحوم آقا یگروز

در بیمارستان بودند فردی مراجعه کرده بود و یک دعایی و حمدی می خواست بخوانند، فرمودند: می خوانیم ولی شاید یکطرفه بشود، گفته بود منظور ما هم همین است، خوب خواندند و فرمودند هنوز از درب بیرون نیامده بودیم که صدای شیون بلند شد انگار عزرائیل منتظر بود مرحوم آقا حمد بخوانند. اولیای خدا که حمد می خوانند چون طرف آمادگی ندارد اشتیاق را می برد وقتی اشتیاق رفت آماده می شود و می رود.

